

به نام خدا

این کتاب، گزیده‌ای از ترجمه‌ی کتاب "۵۰۴ واژه‌ی کاملاً ضروری" برای علاقمندان به فراگیری زبان انگلیسی در دوره‌های مختلف تحصیلات تکمیلی می‌باشد.

در هر درس، دوازده واژه‌ی کلیدی با کمک متونی ساده آموزش داده شده و این واژگان به شکل‌های مختلف در دروس بعد نیز تکرار شده است.

امیدوارم با استفاده از ترجمه‌ی درست حاضر، پانصد و چهار واژه‌ی کاملاً ضروری زبان انگلیسی را در کوتاه‌ترین زمان و به بهترین شکل فرا گیرید.

عابدینی

۹	درس ۱
۱۴	درس ۲
۱۹	درس ۳
۲۴	درس ۴
۲۹	درس ۵
۳۴	درس ۶
۳۹	درس ۷
۴۴	درس ۸
۴۹	درس ۹
۵۴	درس ۱۰
۵۹	درس ۱۱
۶۴	درس ۱۲
۶۹	درس ۱۳
۷۴	درس ۱۴
۷۹	درس ۱۵
۸۴	درس ۱۶
۸۹	درس ۱۷
۹۴	درس ۱۸
۹۹	درس ۱۹
۱۰۴	درس ۲۰
۱۰۹	درس ۲۱
۱۱۴	درس ۲۲
۱۱۹	درس ۲۳
۱۲۴	درس ۲۴
۱۲۹	درس ۲۵
۱۳۴	درس ۲۶
۱۳۹	درس ۲۷

۱۴۴

درس ۲۸

۱۵۰

درس ۲۹

۱۵۵

درس ۳۰

۱۶۰

درس ۳۱

۱۶۶

درس ۳۲

۱۷۲

درس ۳۳

۱۷۷

درس ۳۴

۱۸۲

درس ۳۵

۱۸۷

درس ۳۶

۱۹۲

درس ۳۷

۱۹۷

درس ۳۸

۲۰۲

درس ۳۹

۲۰۷

درس ۴۰

۲۱۲

درس ۴۱

۲۱۷

درس ۴۲

۲۲۲

درس امتیازی

۲۷۴

مرور امتیازی

۲۹۳

واژه یاب

Lesson 1

درس ۱

1. **abandon** (ə ban' dən) desert; leave without planning to come back; quit

- a. When Roy **abandoned** his family, the police went looking for him.
- b. The soldier could not **abandon** his friends who were hurt in battle.
- c. Because Rose was poor, she had to **abandon** her idea of going to college.

۱. **abandon**: واگذاردن؛ ترک کردن؛ تسلیم شدن

الف - وقتی Roy خانواده‌اش را ترک کرد، پلیس به جستجوی او پرداخت.

ب - سرباز نتوانست دوستان زخمی‌اش را در جنگ به حال خود واگذارد.

ج - چون Rose فقیر بود، مجبور شد فکر رفتن به کالج را از سرش بیرون کند.

2. **keen** (kēn) sharp; eager; intense; sensitive

- a. The butcher's **keen** knife cut through the meat.
- b. My dog has a **keen** sense of smell.
- c. Bill's **keen** mind pleased all his teachers.

۲. **keen**: تیز؛ مشتاق؛ شدید؛ مستعد

الف - چاقوی تیز قصاب، گوشت را تکه کرد.

ب - سگ من حس بویایی قوی دارد.

ج - تیزهوشی Bill همه‌ی معلمان او را خشنود ساخت.

3. **jealous** (jel' əs) afraid that the one you love might prefer someone else; wanting what someone else has

- a. A detective was hired by the **jealous** widow to find the boyfriend who had abandoned* her.
- b. Although my neighbor just bought a new car, I am not **jealous** of him.
- c. Being **jealous**, Mona would not let her boyfriend dance with any of the cheerleaders.

ج - وقتی گزارشات پریشان‌کننده‌ی انتخابات رسید، دوستان سناتور با مهارت از آنها حرفی به میان نیاوردند.

4. frigid (frij' id) very cold

- a. It was a great hardship* for the men to live through the **frigid** winter at Valley Forge.
- b. The jealous* bachelor* was treated in a **frigid** manner by his girlfriend.
- c. Inside the butcher's freezer the temperature was **frigid**.

۴. **frigid**: خیلی سرد

الف - برای آنان خیلی دشوار بود که زمستان بسیار سرد را در Valley Forge بگذرانند.

- ب - مرد مجرد حسود با بی‌مهری و سردی دوست دخترش مواجه شد.
- ج - دمای فریزر قصاب بسیار سرد بود.

5. inhabit (in hab' it) live in

- a. Eskimos **inhabit** the frigid* part of Alaska.
- b. Because Sidney qualified,* he was allowed to **inhabit** the vacant* apartment.
- c. Many crimes are committed each year against those who **inhabit** the slum area of our city.

۵. **inhabit**: زندگی کردن در

الف - اسکیموها در قسمت بسیار سرد آلاسکا زندگی می‌کنند.

ب - چون Sidney حائز شرایط بود به او اجازه داده شد که در آن آپارتمان خالی اقامت نماید.

ج - هر سال جنایات بسیاری علیه کسانی که در محله‌های فقرنشین شهرها ساکن هستند، صورت می‌گیرد.

6. numb (num) without the power of feeling; deadened

- a. My fingers quickly became **numb** in the frigid* room.
- b. A **numb** feeling came over Mr. Massey as he read the telegram.
- c. When the nurse stuck a pin in my **numb** leg, I felt nothing.

۶. **numb**: بدون قدرت لامسه، بی‌حس

ب - اینکه اغلب افراد ماهر و حرفه‌ای، افراد آماتور را مغلوب می‌کنند، غیرقابل انکار است.

ج - اینکه Leon از نمره‌های خوب Rita در مدرسه ناراحت می‌شود، غیرقابل انکار است.

7. **resist** (rē zist') act against; strive against; oppose

a. Totie could not **resist** eating the chocolate sundae.

b. Tight security* measures **resisted** Jimmy's entrance into the bank.

c. Harold **resisted** the opportunity to poke fun at the weird* man.

۷. **resist**: ممانعت کردن؛ مخالفت کردن؛ مانع شدن

الف - Totie وقتی شکلات sundae را می‌دید نمی‌توانست جلوی خوردنش را بگیرد.

ب - اقدامات شدید امنیتی مانع ورود Jimmy به داخل بانک شد.

ج - Harold جلوی خودش را گرفت که در آن فرصت مرد عجیب و غریب را مسخره نکند.

8. **lack** (lak) be entirely without something ;have not enough

a. Your daily diet should not **lack** fruits and vegetables.

b. His problem was that he **lacked** a variety *of talents*.

c. As an amateur *dancer , Vincent knew that he **lacked** the professional touch.

۸. **lack**: فقدان، کسری

الف - رژیم روزانه‌ی شما نباید فاقد میوه و سبزیجات باشد.

ب - مشکلش این بود که فاقد هرگونه استعدادی بود.

ج - vincent به عنوان یک رقصنده‌ی آماتور می‌دانست که فاقد مهارت یک حرفه‌ای است.

9. **ignore** (ig nôr') pay no attention to; disregard

a. Little Alice realized that if she didn't behave, her parents would **ignore** her.

b. The student could not answer the question because he **ignored** the obvious* facts.

c. Older brothers and sisters often feel **ignored** when their

A

abandon 1
 abide 37
 abolish 12
 abroad 25
 absorb 19
 absurd 11
 abundant 19
 abuse 33
 accurate 16
 acknowledge 22
 addict 17
 adequate 12
 adolescent 34
 alter 15
 amateur 8
 ambush 20
 amend 42
 annual 3
 anticipate 21
 apologize 32
 appeal 17
 appoint 30
 approach 6
 appropriate 19
 architect 25
 assemble 5
 attract 30
 audible 12
 authority 24
 avoid 17
 aware 17
 awesome 26
 awkward 26

B

bachelor 1

baffle 21
 baggage 25
 bait 28
 ballot 42
 ban 19
 beckon 26
 beneficiary 22
 betray 26
 bewildered 14
 bigamy 25
 biography 38
 blend 3
 blunder 29
 brawl 14
 brutal 14
 budget 18
 bulky 8
 burden 5

C

calamity 25
 calculate 19
 campus 5
 cancel 39
 candidate 34
 capacity 16
 capsule 7
 captive 20
 casual 15
 cautious 16
 cease 27
 censor 28
 century 9
 challenge 9
 charity 38
 chiropractor 40
 cinema 35